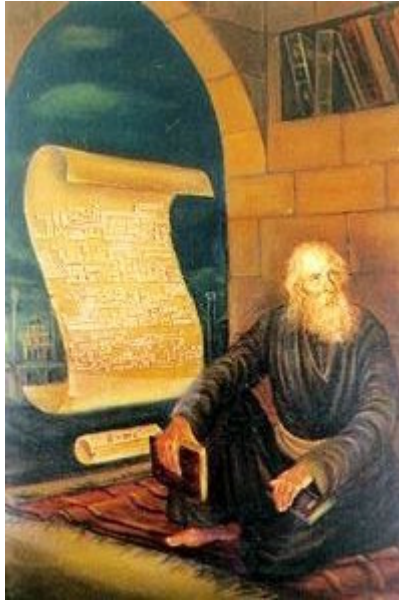


از زرتشت تا سهروردی



کنکاشی در تاثیر راهبردی آموزه ها و عرفان خسروانی در اندیشه و فلسفه اشراقی

پژوهش و نگارش: فرید شولیزاده

حکیم سهروردی میفرماید: وقتی شخصی که به فلسفه استدلالی علاقه مند است علم خود را استحکام بخشد می تواند ریاضت های زاهدانه آغاز کند و به عرصه اشراق وارد شود در این زمان است که بعضی از مبادی اشراق را عیان می بیند. سر آغاز حکمت بریدن از دنیا، وسط آن مشاهده انوار خداوندی و آخر آن بی نهایتی است.

(کتاب المشارع و المطارحات، حکیم شهاب الدین سهروردی)

طی تحولاتی که فرایند مدرنیزاسیون به وجود آورده فلسفه روز به روز نقش خود را تعقیب داد تا بدانجا که از نوعی خداوندگاری به نوعی فلسفه کاربردی فرو گاهید به زبان ساده تر علم/علی هم شان با دیگر علوم شد و در نتیجه علو طلبی انسانها نیز به میان مایگی انجامید.

پس از هگل عموماً" فلسفه از نظام سازی و نظریه پردازی به موقعیت پردازی و تحلیل گری تعقیب مسیر داد و بدین گونه نظام درونی و نگاه وحدت جوی انسان مدرن، که قبلاً" دین را هم از انجام این امور کنار زده بود، دچار آشفتگی گشت، از دیدگاه این قلم رویدادهایی از این دست معلول راز زدائی، عقلانیت ارسطویی، رها کردن ذکر و رهیدگی فلسفه از اشراق و شور درون است. با تمام اختلاف نظراتی که در معنی و ماهیت فلسفه وجود دارد، ولی عموماً" در این نقطه مشترکند که آن را حاصل عقل بشر دانسته و به مدد عقل، امکان شناخت حقایق و اعیان و اشیاء را مهیا دیده اند. ولی سهروردی آن را بیشتر از عقل، حاصل الهام و کشف باطنی فیلسوف می داند.

وی کسانی را که به عنوان صاحبان خمیره حکمت می شناسد، بیشتر اربابان کشف و شهود و مانوسان با سر باطن و راز قلبند. سهروردی تا بدانجا در این اعتقاد خویش پیش می رود که پس از تقسیم بندی حکیمان به پنج طبقه به صراحت متذکر می شود که

عارف غیر فیلسوف، از فیلسوف غیر عارف افضل بوده و حکمت ذوقی برتر از حکمت بحثی می باشد.

شیخ اشراق بر همین اساس معتقد است که میان فلسفه و هنر اصیل قرابتی است، یعنی هر دو از نوعی کشف یا انکشاف بر می خیزند. وی در مقدمه حکمت الاشراق چنین می نگارد: شما ای برادران همواره از من خواسته اید کتابی بر نگارم که یافته های ذوقی خود را، یعنی آنچه در خلوت و سیر و سلوک و ریاضت و هنگام مجرد از دنیا یافته ام، بنمایانم، زیرا هر کس در این راه گام گزارد و کوشش کند و ریاضت کشد، حقایق را دریابد، چه آنکه هر کوشش کننده ای را ذوقی است و هر ریاضت کشنده ای را یافتی، ناقص یا کامل، فزون یا اندک...

سهروردی معتقد بود که انسان نخست باید یاد آور و متذکر حال خویش گردد و خود را دریابد. بواقع آنکه از ذکر دور است نسبت به فلسفه مهجور می باشد. سهروردی فیلسوفان پس از افلاطون را (چه در حوزه یونانی و چه در حوزه اسلامی) عموماً به عنوان حکیمان بحثی می شناسد که تنها به امور برهانی اتکا و اکتفا نموده اند و با فریبی مغز و ذهنشان به لاغری قلب و دلشان همت گمارده اند.

او بسیاری از آنان را فیلسوف نمایان و مدعیان دروغین حکمت می خواند که پیدایش آنان سبب نابودی حکمت شده است بنا بر این به نظر او فاصله گرفتن از شور اشراق درون و عشق علت اصلی خرابی فلسفه های پسا افلاطونی است. سهروردی بارها در نوشته های خویش این پرسش را مطرح می کند که چه کسی ثابت کرده و ضمانت داده که روش ارسطو برای فکر درست باشد؟ بر فرض درستی آن، چه کسی اکتفای بدان را اثبات می تواند کرد؟ مگر می شود افکار و اندیشه بشر را که در فضای لایتناهی و بی حد و مرز جولان دارد به روش تک بعدی ارسطو محصور ساخت؟

براستی که فلسفه بیش از برهان، با خطابه و بیش از منطق، با ذکر نسبت دارد و این پس از سقراط بود که فلسفه از مسیر درستش منحرف، به جدل و تفکر منطقی فرو کاست به نحوی که در همان امتداد، نهایتاً "در کانت به معرفت شناسی سقوط نمود و خداوندگاری و آفرینندگی خویش را از دست داد.

سهروردی باورمندی به این سخن را که مواجهه با رازها پیش از عقل پردازی، تذکر به وضع خویشتن پیش از فلسفه پردازی، اهمیت شور و سوز درونی پیش از ساز و آواز بیرونی و سیر و حرکت وجودی پیش از پیش از جولانگری ذهنی لازمند دانسته تا فلسفه در زندگی انسانها بتواند رهگشا باشد. او معتقد است که جوینده حقیقت، باید تقلید را کنار نهد و با گامهای خرد خویش، قدم زند، حتی تقلید از خود سهروردی هم جایز نیست، و بسیار مانند است به این سخن زیبا فردریش نیچه، که از زبان زرتشت در پایان به یاران خود می فرماید: اکنون تنها می روم، شاگردان من، شما نیز اکنون بروید و تنها بروید! و من این چنین می خواهم، اکنون شما را می فرمایم که مرا گم کنید و خود را بیابید.

شهاب الدین سهروردی معتقد بود که بنیان گزار حقیقی اخلاق و موسس فلسفه اشراق، پیامبر گرانقدر ایران اشو زرتشت بوده است، وی همواره در نوشتارهای خود اشو زرتشت را نیای روحانی خود دانسته که حکمت را به کلمات اولین به رمز و راز بیان می داشت و رمز و راز قابل رد و انکار نیست، ارطیات او با سلف معنوی اش، نوعی اتصال روحانی است که در قید و بند معیارهای تاریخ نگاران اثبات گرا محدود نیست. این اتصال به گونه ای مکاشفه و شهود باطنی است که از مشرق معرفت ناشی شده و در طباع تام آدمی منطوقی است. داستان مکاشفه سهروردی در (التلویحات) وی، تا حدودی می تواند از روی ابهام این سخن پرده برداشته و کیفیت اتصال را تجسم بخشد. سهروردی مساله نور و ظلمت را بعنوان قاعده شرق، بر اصل رمز و راز مبتنی می داند و بر آن است که ثنویت و دوگانه پرستی در آئین اشو زرتشت وجود نداشته است. الوهیت و بالاترین وجود، اهورامزدا است که مظهر خوبی است و تنها خوبی و نیکی و مهربانی از وی متجلی

است. سپنتامینو مظهر خوبی ها و آنگرمینو تجسم بخش زشتی هاست که هر دو همزادند و در خلقت بشر تجلی پیدا می کنند به زبان ساده تر هر دو نسبی هستند. این مرگ و زندگی، بودن و نبودن و چگونه زیستن بشر است که به آن دو معنا می بخشد، به وجود آمدن هر گونه بدی، چیزی جز قصور یا عجز در نیکی و بواقع دوری از پروردگار نیست. سهروردی در فلسفه اشراقی خود و خوانش خویش از بینش اشو زرتشت رویکردی به وحدت داشته و دوآلیسم را رد می کند. این رویه در نظریه سهروردی پیرامون نسبت عمل و نظر تجلی بیشتری یافته و راهی برای روزگار پاره پاره ما می گشاید. در اندیشه اشراقی، نظر با عمل و ذهن با عین تنها در مراحل نخستین سلوک نفس و ارتقای آن در مدارج عالییه روحی اتحاد نمی یابد، بلکه میان عقل موحد و عمل شناخت اتحادی اساسی وجود دارد، تطابقی میان وسایل شناخت و وسایل ایجاد. شعاعی که از دیدگاه سهروردی بنای هستی را پی می نهد همان است که شناخت را برای موجودی که بر آن می تابد حمل می کند. سهروردی معتقد است که بر این اساس جهان هستی انسجام و انتظام می یابد و بوسیله انوار نوری از حقیقت که بر موجودات تابیده می شود، معارف به آنها القا می شود.

به تعبیر ابو علی سینا (پور سینا) اشراقات معرفت بتدریج از عقول عالییه به عقل فعال انجام می پذیرد و عقل فعال خود مکلف به معرفت انسانی است. پور سینا معتقد است، عقل فعال در اینجا صفت مرشد روحی را دارد که بر نفس مشرق است، زیرا هم موحد نفس است هم القا کننده شناخت بر او، در مدارج سلوک روحانی نیز دستگیر اوست تا به جوار عقل فعال نائل شود...

نمود دوآلیسم در پندار و اندیشه انسان و ثبوت در اخلاق (سپنتا مینو، انگرمینو) بواقع دو کنش ستیزمند در ماهیت خمیره فکری آدمی است که مسبب تعریف هستی و نیستی و حرکت و سکون وی در این چرخه نظام اشائی می شود.

سهروردی بر این نکته تاکید دارد که نخستین بار اشو زرتشت تجربه اخلاقی، انسانی از نیکی و بدی را تعمیم بیرونی داد و به آن بعد خداشناسانه و کیهان شناسانه بخشید، این کلام در برداشت وی از اشراق مشهود است، بواقع اشو زرتشت نخستین فردی است در تاریخ بشر که اخلاق را با متافیزیک جابجا کرد، او درست دیدن یا همان صداقت را به بشر آموخت: ((آنچه من دروغ می نامم این است که از دیدن چیزی که می بینم امتناع کنم)). بواقع روشن بینی یعنی با خود صادق بودن، جرات عقاید خود را داشتن، جرات حقیقت، جراتی است که بر گفتن و اندیشیدن به آنها مقدم است، یعنی جرات دیدن آنهاست. در این معناست که از منظرگاه سهروردی، اشو زرتشت تبدیل به صادق ترین اندیشمند تاریخ بشری می شود.

به دلیل همین صداقت و بصیرت است که بسیاری از متفکرین تاریخ بشری کمال مطلوب خویش را در بطن آموزه های جاویدان آن و خشور یافته اند...

هر کس به زبانی تقابل این دنیا و آن عالم را بیان می کند، فرد مذهبی از هستی دنیایی و هستی اخروی، فیلسوف از بود و نبود و عین و ذهن سخن می گوید، عالم اخلاق و روانشناس، روح را در مقابل تن قرار می دهد و دانشمند داده خالص را در مقابل قانون ریاضی می نهد و بدین گونه هر کدام به نحوی نسبت به آنچه در حضور و بی واسطه در ظهور است بد گمان است و فقط آن چیزی را واقعی و در خور توجه می داند که در پس و پشت قرار دارد...

حکیم شهاب الدین سهروردی می گوید: *فرزانه کسی است که تند نرود و فرهیخته آن است که تمام بد گمانی های لازم را نسبت به داده ها داشته باشد.*

وی معتقد بود که در این نوع نگرش ارزش زدائی از زندگی نهفته است. سهروردی، اشو زرتشت را بواسطه آنکه انسان را از فاصله انداختن میان خدا و بشر، روح و بدن، نمود و وجود رهایی بخشید همواره مورد ستایش و تمجید شایان قرار داده است...

یاری نامه:

- 1: حکمت الاشراف (حکیم شهاب الدین سهروردی)
- 2: آئین زرتشت در اندیشه سهروردی (هانری کربن)
- 3: چنین گفت زرتشت (فردریش نیچه)
- 4: جهان بینی اشو زرتشت، دستور دکتر اردشیر خورشیدیان